شهید قاسم سلیمانی | شهید ابومهدی المهندس | شهید مصطفی چمران | شهید ادواردو آنیلی | شهید حسن شاطری | شهید حسن طهرانی مقدم | شهید حسین همدانی | شهید محسن فخری‌زاده | شهید صیاد شیرازی | شهید محسن حججی | شهید سیدمحمدباقر حکیم | شهید عماد مغنیه | شیخ ابراهیم زکزاکی | دکتر رمضان عبدالله | سردار ابراهیم محمدزاده | سیدحسن نصرالله

از کودکی با ذکر و مرثیه اهل بیت(ع) مأنوس بود. وقتی قد کشید و خود در قامت معلمی دلسوز و مهربان ظاهر شد، در خانه هم مکتب‌دار سیدالشهدا(ع) بوده و خواهرها و برادرهای کوچک‌ترش را با راه انقلاب آشنا کرد. و آن زمان که ندای انقلاب را شنید، در کنار دوستان انقلابی‌اش جانانه به پیر خمین، امام(ره) لبیک گفته و به خیل عاشقان و ره‌یافتگان راه انقلاب پیوست. او با دستانی خالی از سلاح، و قلبی سرشار از عشق به امام و انقلاب، به جنگ با ساواک رفت. پس از پیروزی انقلاب و با شروع ناآرامی‌ها در خرمشهر، در شهریورماه سال ۵۹، منزل پدری او در خرمشهر تبدیل به محلی برای پشتیبانی نیروها شد و حمیدرضا همدانی همراه برادران و همرزمانشان در خانه خود برای مبارزه با دشمن مجهز می‌شدند و در کوچه پس کوچه‌های شهر در مقابل تانک‌های دشمن می‌ایستادند. اما قرار بر این بود که خانه، مشهد حمید باشد... و امروز میترا همدانی خواهر حمیدرضا از آن روزها برایمان می‌گوید، از حمید و روحیه بی‌نظیر او در روزهای سخت محاصره...

سیدمحمد مشکوةالممالک

یادبود معلم شهید حمیدرضا همدانی

سی و سه روز مقاومت

برادر بزرگ‌تر

ما ۱۰ خواهر و برادر بودیم؛ هفت برادر و سه خواهر و حمیدرضا فرزند پنجم خانواده بود. ما اصالتاً خرمشهری هستیم؛ شهری گرم و پرخروش. زمستان‌های سردی نداریم؛ به همین خاطر عصرها که می‌شد حمیدرضا، من و بچه‌های کوچک‌تر را می‌برد بهارخواب و با ما صحبت می‌کرد. از کم و کسرمان می‌پرسید و بعد برایمان تهیه می‌کرد. یادمان می‌داد که اگر کسی حرف زور زد باید مقاومت کنیم. اینکه مقابل محرم و نامحرم چگونه رفتار کنیم. خیلی اوقات هم داستان و طنز و معما برایمان می‌گفت؛ می‌خواست ذهن و فکر ما رشد کند. اگر یکی از ما در درس و مشق مشکلی داشتیم کمکمان می‌کرد. خلاصه تا نزدیکی‌های اذان مغرب با ما صحبت می‌کرد. اذان که می‌شد همگی وضو می‌گرفتیم و به مسجد می‌رفتیم. مسجد درست داخل کوچه‌مان بود. صدای اذان همیشه در خانه پخش می‌شد. یاد ندارم هیچ‌کدام از اعضای خانواده در خانه نماز خوانده باشیم. همیشه نماز را در مسجد و به جماعت می‌خواندیم.

حمیدرضا تنها برایمان برادر بزرگ‌تر نبود حکم پدر را برایمان داشت. محبتش به ما کوچک‌ترها پدرانه بود. اگر یکی از ما بچه‌ها وسیله‌ای کم و کسر داشتیم مثل دفتر یا مداد، خودش متوجه می‌شد و برایمان می‌خرید.

معلم دلسوز

برادرم معلم بود و در روستاهای محروم اطراف خرمشهر تدریس می‌کرد. خیلی اوقات هم از حقوقش برای بچه‌های فقیر روستاها لباس و کتاب می‌خرید. تمام توانش را می‌گذاشت تا دانش‌آموزانش خوب درس یاد بگیرند. سال‌های قبل از انقلاب که تکاپوی انقلاب در جان همه افتاده بود؛ حمیدرضا هم با سیل جمعیت مبارزات انقلابی همراهی می‌کرد. در اتاقش یک ضبط‌صوت کوچک داشت که شب‌ها پنهانی سخنرانی‌های امام را پیاده می‌کرد و صبح روز بعد با دوستانش، اعلامیه‌های امام خمینی(ره) را پنهانی در خانه‌ها پخش می‌کردند. وقتی درگیری‌های مردم شهر با ساواک بالا گرفت حمیدرضا و دوستان در حیاط کوکتل مولوتف درست کرده و شب‌ها موقع تظاهرات به سمت ساواک پرتاب می‌کردند.

نخستین روز جنگ تحمیلی

۳۰ شهریور سال ۵۹، چند روزی بود که خبر شلوغی مرز چزابه در شهر پخش شده بود؛ ولی کسی فکر نمی‌کرد آن شلوغی منجر به جنگ شود. آن‌وقت‌ها مدارس خرمشهر ۳۱ شهریور باز می‌شد. معمولاً دانش‌آموزان به‌صورت راهپیمایی از داخل کوچه‌ها راهی مدرسه می‌شدند. من و دوستم هم آماده بودیم که به مدرسه برویم که سروصداهایی که در مرز بود به شهر کشیده شد. صدای تفنگ و تانک‌ها واضح شنیده می‌شد. خانواده عمویم که مثل ما پرجمعیت بودند شبانه ظرف غذایشان را آوردند منزل ما و گفتند عراقی‌ها تا پشت خانه‌شان پیشروی کرده‌اند. آن شب دور هم شام خوردیم و روز بعد خانواده عمو به امید اینکه شلوغی‌ها تمام شده، به خانه برگشتند.

منزل عمو تا منزل ما فاصله داشت. آن‌جا به مرز نزدیک‌تر بودند. مدت زیادی از رفتن آنها نگذشته بود که برگشتند؛ متاسفانه محله‌شان به دست عراقی‌ها افتاده بود. حمیدرضا و دوستانش هم همراه رزمنده‌ها در محله‌های اشغال شده مبارزه می‌کردند. به اصرار حمیدرضا و برادرهای بزرگ‌ترم ما بچه‌های کوچک، زن‌ها و پیرمردها به محله‌ای به نام شنه که بین خرمشهر و امیدیه واقع شده، رفتیم. روستای شنه پر از نخلستان‌هایی بود که جلوی خانه‌ها قرار داشت. هر شب حمید یا یکی از برادرهایم پنهانی برایمان آب و غذا می‌آوردند. روز سوم شنه بمباران شد. بمبارانی که تابه‌حال مشابه آن را ندیده بودم. خانه ما مقابل نخلستان بود، همگی به سمت نخلستان‌ها فرار کردیم و در شیارهای بین نخل‌ها خوابیدیم تا از دید دشمن در امان باشیم. بمباران که تمام شد صدای گریه و ناله همه‌جا پیچیده بود. تعداد زیادی شهید شده بودند. کسانی که در نخلستان‌ها پنهان شده بودند جان سالم به در بردند. بعد از بمباران شنه، دوباره به خرمشهر برگشتیم. حمیدرضا مرتب اصرار می‌کرد به شهرهای اطراف برویم؛ ولی مادرم مخالف بود، دوست داشت کنار حمیدرضا و برادرهایم باشیم.

حمله ناجوانمردانه

حمیدرضا دیپلم ادبی داشت. به شعر و داستان‌نویسی هم علاقه داشت. رشته‌ای که خوانده بود در نوع گفتارش هم تأثیر گذاشته بود. گفتار نافذی داشت. حمیدرضا با مادرم صحبت کرد. از شلوغی شهر و اشغال آن توسط عراقی‌ها گفت و اینکه بعثی‌ها به زن‌ها و دخترها رحم نمی‌کنند. بالاخره مادر راضی شد که راهی شویم. پدر و عمویم پیر بودند و نمی‌توانستند پابه‌پای جوان‌ها مبارزه کنند؛ لذا همراه ما زن‌ها و بچه‌ها راهی امیدیه شدند. مدتی که آن‌جا بودیم هر چند روز یک‌بار یکی از برادرهایم می‌آمد و به ما سر می‌زد. از اخبار جنگ شهر برایمان تعریف می‌کرد. اینکه خانه ما تبدیل به یکی از مراکز تجهیز رزمندگان شده. عمه‌ام تنها زنی بود که از خانواده ما در خرمشهر ماند تا به رزمنده‌ها کمک کند؛ برایشان غذا درست می‌کرد و زخم‌هایشان را مداوا می‌کرد. حمیدرضا هم به ما سر می‌زد و می‌گفت که از مسجد جامع مهمات را به منزل ما می‌آورند و از آن‌جا به محله‌های دیگر خرمشهر تقسیم می‌کنند. آن روز که حمید آمد تا به ما سر بزند، مادر او را محکم در آغوش گرفت و بوسید. از بیماری‌اش گفت و از دلتنگی‌اش. حمیدرضا هم قول داد که وقتی شرایط شهر آرام شد بیاید و مادر را به دکتر ببرد. حمیدرضا سه روز پیش ما بود؛ اما حال عجیبی داشت. بیش از حد خوشحال بود، طوری که در پوست خود نمی‌گنجید. با تمام کودکی‌ام می‌دانستم شرایط اصلاً عادی نیست. شهر به اشغال دشمن درآمده بود و ما آماده بودیم، می‌دانستم حمیدرضا خیلی از دوستانش را که مثل یک روح در دو جسم بودند، در جنگ خرمشهر از دست‌داده؛ ولی با وجود شهادت دوستانش، بیماری مادر و تمام شرایط سختی که داشتیم حمیدرضا خوشحال بود، انگار روی ابرها راه می‌رفت، مرتب می‌خندید، اصلا جور دیگری شده بود، موقع خداحافظی از ما مرتب می‌خندید. مادرم نمی‌توانست از حمید چشم بردارد. حمیدرضا را جور دیگری دوست داشت. اصلا حمیدرضا برایش جدای همهٔ فرزندانش بود. عاشقانه دوستش داشت. موقع خداحافظی از مادر چند بار قول داد که زود برگردد و مادر را دکتر ببرد. حمیدرضا رفت و مادر چشم به راهش ماند. درست روز ۱۵ مهر سال ۵۹، وقتی که هنوز دو هفته بیشتر از جنگ تحمیلی و اشغال خرمشهر نگذشته نبود، خانه ما که تبدیل به مرکز تجهیزات رزمندگان شده بود، بمباران شد. عمه، برادرهایم و خیلی از دوستانشان آن‌جا بودند؛ ولی هیچ‌کدام کوچک‌ترین آسیبی ندیدند، فقط حمیدرضا شهید شد. آن روز عراقی‌ها تا پشت خانه ما پیش آمدند و شهر به اشغال آنها درآمد. وقتی خبر شهادت حمیدرضا را به مادرم دادند کمرش سست شد، به دیوار تکیه داد و هیچ نگفت. شوکه شده بود. نه حرفی می‌زد و نه اشکی می‌ریخت. همسایه‌ها و فامیل از شهرها و روستاهای اطراف برای شرکت در مراسم حمیدرضا می‌آمدند. برادرهایم حمیدرضا را در گلزار شهدای آبادان به خاک سپردند. با وجود شلوغی خانه و مهمان‌ها، مادر چیزی نمی‌گفت. بدحالی‌اش بیشتر شده بود. مادر تا بهمن‌ماه چشم‌به‌راه بود... آن وقت بود که حمیدرضا به قول خودش عمل کرد و دنبال مادر آمد و او را با خود برد. حمید مهرماه به شهادت رسید و مادرم بهمن‌ماه همان سال فوت کرد. دکتر گفته بود

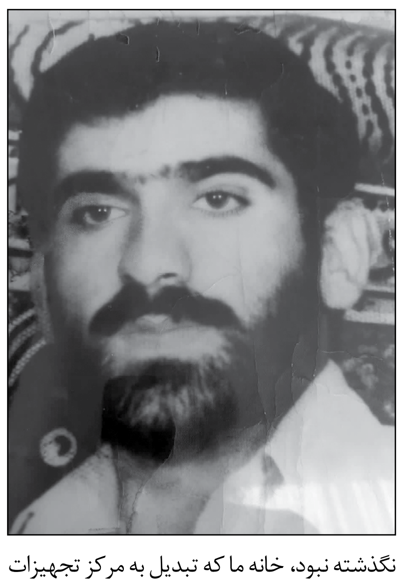

قلبش بیش از حد بزرگ شده است. تحمل آن همه درد و خون‌های مظلوم جوانان و شهادت حمیدرضا برای مادر خیلی سخت بود. قلبش ظرفیت تحمل آن همه درد را نداشت... و حمیدرضا سر قرار عاشقی‌اش با مادر مانده بود. همان‌طور که قول داده بود، آمد و مادر را با خودش برد. درد مادر هم با دیدن حمیدرضا درمان شد.

اعتقاد به ولایت

یک سال قبل از شروع جنگ تحمیلی، یعنی سال ۵۸ من و خانواده‌ام به پابوس امام رضا(ع) مشرف شدیم. سوار قطار بودیم که خبردار شدیم آیت‌الله طالقانی(ره) از دنیا رفته‌اند. حمیدرضا همان‌جا پیاده شد و به خرمشهر برگشت، گفت باید برود و در بزرگداشت‌هایی که برای آقای طالقانی(ره) برگزار می‌کنند شرکت کند. ما راهی مشهد مقدس شدیم و چند روز بعد حمیدرضا هم به ما ملحق شد. بعد از پابوسی امام رضا(ع)، راهی قم شدیم تا عمه سادات(س) را هم زیارت کنیم. وقتی وارد حرم خانم معصومه(س) شدیم امام خمینی(ره) هم آن‌جا تشریف داشتند. حرم شلوغ بود و دوستان امام اطراف ایشان را گرفته بودند. شوق و شیرینی زیارت و پابوسی خانم معصومه(س) از یک طرف و عطش دیدار امام، حتی از فاصله دور، از طرفی دیگر، در جانمان غوغایی افکنده بود. حمیدرضا هم عاشقانه محو تماشای امام شده بود. همان‌طور که حرف و گفتار امام برایش سند بود، دیدار ایشان نیز برایش دلنشین و گوارا بود. محور اصلی اعتقادات برادرم ولایت بود. اگر الان حمیدرضا کنار ما بود یقین دارم که مطیع فرمان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بود و خط‌مشی تمام گفتارش دستورات ایشان بود.

اعتدالی دلنشین

حمیدرضا همان‌طور که سر کلاس درس معلم بود، در خانه و محیط زندگی نیز معلم‌وار رفتار می‌کرد. رفتار و اعمالش طوری بود که ما کوچک‌ترها خواه‌ناخواه از او درس می‌گرفتیم و مثل او عمل می‌کردیم. مهربانی و لبخندی دلنشین همیشه در صورت آرامش پیدا بود و همین چهره آرام و مهربان و گفتاری نرم و نافذ داشت. هیچ‌وقت ناامیدانه و مأیوسانه حرف نمی‌زد، حتی در روزهای شلوغی خرمشهر با وجود اینکه دوستان نزدیکش هم شهید می‌شدند و شاید سخت‌ترین روزهای زندگی ما و روزهای پایانی زندگی دنیایی حمیدرضا بود.

آن روزها برادر بزرگم سرباز بود و یک سال تمام از او بی‌خبر بودیم، طوری که فکر می‌کردیم شهید شده و او هم در بی‌خبری از ما و با توجه به اخباری که از اوضاع خرمشهر می‌شنید، فکر می‌کرد همگی شهید شده‌ایم. روزهای بحرانی زندگی‌مان بود؛ اما حمیدرضا حتی ثانیه‌ای آن آرامش دلنشین از صورتش پاک نشد و همین آرامش در گفتارش هم نمود داشت و اطرافیان را آرام می‌کرد. گاهی فکر می‌کنم اگر الان بود و برخی شلوغی‌ها و اغتشاشات اخیر را می‌دید، مثل همیشه معلم‌وار سعی در آرام کردن جوانانی داشت که راه را به اشتباه به بیراهه رفته بودند و یقین دارم با آرامش و منطق، سعی در مجاب کردن اطرافیانش داشت. چون یاد ندارم عصبانیت یا خشم و اجبار در رفتار و گفتار برادرم باشد، و این آرامش از ایمان و اعتقاد قلبی او سرچشمه می‌گرفت.

که خداوند فرماید: «الا بذکر الله تطمئن القلوب»؛ «آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.»

و من قلب مطمئنه و آرام را در تمام روزهای سخت زندگی حمیدرضا دیدم. در روزهای شلوغی قبل از پیروزی انقلاب و مبارزاتی که پابه‌پای آنها پیش می‌رفت، روزهایی که پنهانی حرف‌ها و گفته‌های امام را در کلاس‌های درسش به شاگردان مکتب امام آموزش می‌داد، یا شب‌هایی که با ساواک درگیر می‌شدند و با دستان خالی در کوچه‌های خرمشهر همراه با دوستانش مبارزه می‌کردند و یا روزهایی که آتش بمب‌ها و تانک‌های عراقی خانه‌ها را ویران می‌کرد و جوانان شهر زیر آتش گلوله دشمن پرپر می‌شدند؛ در تمام آن روزهای سخت حمیدرضا از ایمان و اعتقاد لبریز بود و با همین اعتقاد اطرافیانش را نیز آرام می‌کرد. همیشه می‌گفت: «خدا بهترین‌ها را برایمان پیش می‌آورد.» و بهترین‌ها که همان شهادت باشد، روزی خودش شد.

از نوکری اهل‌بیت(ع) تا شهادت

از وقتی به یاد دارم، حتی روزهای قبل از پیروزی انقلاب، هر سال دهه محرم و ایام شهادت اباعبدالله(ع) در منزل پدرم مراسم عزاداری برای سیدالشهدا(ع) برپا می‌شد و نذری می‌دادیم. حمیدرضا هم همراه سایر برادرها و پدر و مادرم پای دیگ نذری امام حسین(ع) نوکری اربابمان اباعبدالله(ع) را می‌کرد و ارادت خاصی به اهل‌بیت(ع) داشت. دیگ نذری امام حسین(ع) در حیاط خانه برپا بود و صدای صلوات و ذکر مصیبت اهل‌بیت(ع) به گوش می‌رسید. حمیدرضا در مکتب اباعبدالله(ع) نوکری و عاشقی را خوب یاد گرفت و عاشقانه به مقام شهادت رسید.

عکس‌های یادگاری

وقتی عراقی‌ها تا پشت منزلمان در خرمشهر پیشروی کردند؛ منزلمان بمباران شد و حمیدرضا به شهادت رسید. برادرهای دیگرم همراه عمه که کنارشان بود و به آنها و رزمندگان دیگر در خرمشهر خدمات و امدادرسانی می‌کرد، پیکر حمیدرضا را بردند آبادان و آن‌جا به خاک سپردند. شهر سقوط کرد و مدتی در دست عراقی‌ها بود.

بعد از مراسم حمیدرضا، برادرهایم همراه دوستانشان به خرمشهر برگشتند تا شهر را از بعثی‌ها پس بگیرند. وقتی به خانه‌مان رفته بودند، عراقی‌ها برخی از وسایل خانه را غارت کرده بودند و عکس‌ها را در حیاط ریخته بودند. چند تا از عکس‌های حمیدرضا را آن‌جا پیدا کرده و آوردند. هنوز هم که هنوز است دلم برای مهربانی‌های حمیدرضا تنگ می‌شود.

هر وقت یاد خاطرات گذشته می‌افتم همان چند تا عکس باقی‌مانده‌اش را مقابلم می‌گذارم با آنها درددل می‌کنم. حمیدرضا در عکس‌هایش هم می‌خندد و آرامش را به قلب خسته‌ام می‌دهد. گاهی چشم‌هایم را می‌بندم و گمان می‌کنم حمیدرضا با همان صورت آرام و مهربان از در اتاق داخل می‌شود و آن وقت است که در دنیای خیال دست‌هایم را می‌گشایم و او را در آغوش می‌گیرم. وقتی یک دل سیر تماشایش کردم، می‌گویم خوب کردی که آمدی؛ الان جامعه به شما و امثال شما احتیاج دارد. اما تنها در خیال، برادرم را نمی‌بینم، همه جا و همیشه وجودش را حس می‌کنم، عطر نفس‌های مهربانش همیشه کنارمان است.

نیازمندی‌های کیهان

قبول آگهی تلفنی
از ساعت ۸ صبح الی ۶ بعدازظهر
تلفن: ۵-۳۳۱۱۲۲۹۲
فکس: ۳۳۱۱۸۰۵۳
niyaz.mandiha@kayhan.ir

۳۳۱۱۰۲۰۲
۳۳۱۱۳۵۱۹
۳۳۱۱۰۲۱۰
۳۳۱۱۸۰۵۰

مرکز
۳۳۱۱۸۰۵۲ ۳۳۱۱۲۱۹۳
۳۳۹۱۱۵۶۸ ۳۳۱۱۲۲۹۱
۳۳۱۱۹۲۳۶ ۳۳۱۱۳۰۸۵
۳۳۱۱۲۱۹۵ ۳۳۹۴۲۰۰۰

جنوب
سعدی ۳۳۹۶۲۲۱۱ - ۳۳۹۶۲۲۳۳
شرق استان تهران ۳۶۲۵۷۰۷۴
اسلامشهر ۵۶۳۴۴۳۴۳
چهاردانگه ۵۶۳۵۹۵۹۸

آگهی‌های مفقودی

کارت ملی اینجانب مظفر مظفری خلف فرزند حبیب‌اله به شماره ملی ۱۵۳۳۸۵۹۲۴۸ از تاریخ ۱۴۰۲/۵/۹ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز(سند مالکیت) و سند کمپانی‌سواری پژو۴۰۵ جی ال ایکس آی ۱/۸ مدل ۱۳۸۸ به شماره پلاک ۷۱۱ ی۷۴ ایران ۲۳ و شماره موتور ۱۲۴۸۸۱۹۷۵۶۲ و شماره شاسی NAAM01CA8AE855799 به نام ناصر قهرمانی چرمهینی به کد ملی ۶۲۰۹۴۵۸۴۲۴ مفقود شده از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز(سند مالکیت) وسند کمپانی‌وانت‌پیکانHV1600 مدل ۱۳۹۰ به شماره پلاک ۴۱۳ ل ۹۴ ایران ۴۳ و شماره موتور ۱۱۴۹۰۰۳۱۰۷۰ و شماره شاسی NAAA46AA5BG201470 به نام لیلا سادات میری کوهانی به کد ملی ۱۲۷۱۳۰۵۱۹۴ مفقود شده از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز خودرو پیکان وانت مدل ۸۶ به شماره انتظامی ۸۱۲ ب ۶۱ ایران ۴۱ به شماره موتور ۱۱۲۸۵۰۶۱۰۴۲ و شماره شاسی ۳۰۵۱۰۵۷۷ مفقود از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز (سند مالکیت) و سند کمپانی و کارت شناسایی پژوPARS XU7 مدل ۱۳۹۹ به شماره پلاک ۸۱۹ص۳۷ ایران ۶۷ و شماره موتور 124K1519757 وشماره شاسی NAAN01CE4LH334473 به نام زهره مردانی مدیسه به کد ملی ۱۱۷۱۳۴۳۶۹۸ مفقود شده از درجه اعتبار ساقط است.

شناسنامه مالکیت (برگ سبز) خودرو وانت آریسان مدل ۱۳۹۵ به رنگ سفید روغنی به شماره انتظامی ۴۶۶ ص ۱۲ ایران ۱۸ و شماره موتور۱۵۰۰۲۲۸۱۵ J و شماره موتور NAAB66PE9GV657090 به نام قاسم غفاری به شماره ملی ۴۰۵۱۴۴۹۷۶۳ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز و سند کمپانی و بنچاق و بیمه‌نامه خودرو سواری پژو ۲۰۶ هاچ‌بک پانوراما به رنگ سفید مدل ۱۴۰۱ به شماره پلاک ۱۱۵ ل ۲۹ ایران ۶۸ به شماره موتور ۱۶۵A0209609 به شماره شاسی NAAP03EE5NJ306769 به‌مالکیت خانم فاطمه موسوی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

برگ سبز سواری- هاچ‌بک سیستم پژو تیپ TU3 ۲۰۶ مدل ۱۴۰۱ به رنگ سفید به شماره موتور ۱۸۲A0172157 وشماره شاسی NAAP03EE1NJ286567 به نام سعید محمدی‌کیان به شماره ملی ۱۹۶۰۱۹۵۴۱۷ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

مجله زن روز
روزهای شنبه هر هفته منتشر می‌گردد

اینجانب میثم بهرامی به شماره ملی ۴۰۶۰۲۹۶۳۸۴ مالک خودروی سواری پژو ۲۰۶ مدل ۱۳۸۲ به شماره انتظامی ۷۲۷ ص ۲۲ ایران ۳۱ شماره موتور ۳۲۷۳۰۵۱ شماره شاسی ۸۱۶۳۱۶۷۲ به علت فقدان اسناد سازمان فروش ایران خودرو شامل برگ کمپانی، شناسنامه مالکیت و اسناد فروش و برگ پرداخت عوارض دارایی و شهرداری تقاضای رونوشت المثنی اسناد مذکور را نموده. لذا چنانچه کسی ادعایی در مورد خودروی مذکور دارد از این تاریخ ظرف مدت ۱۰ روز به دفتر منطقه‌ای ایران خودرو واقع در پیکانشهر، ساختمان سمند مراجعه نماید. بدیهی است پس از انقضای مهلت مذکور طبق ضوابط اقدام خواهد شد.

اسامی ۳ نفر از فرزندان تحت پوشش شیرخوارگاه شبیر

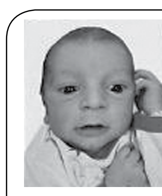
نام کودک: محمدمهدی
تاریخ تولد: ۱۴۰۲/۴/۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۳
ارجاع دهنده: بیمارستان سردار سلیمانی شهر قدس

نام کودک: هونام
تاریخ تولد: ۱۴۰۲/۴/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۲
ارجاع دهنده: اورژانس رباط کریم

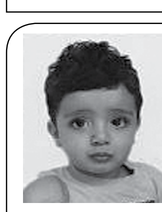
نام کودک: آرتا
تاریخ تولد: ۱۳۹۹/۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۶
ارجاع دهنده: اورژانس اجتماعی اسلامشهر

آگهی فقدان مدرک تحصیلی (نوبت سوم)
گواهینامه موقت پایان تحصیلات اینجانب سمیه آریا زنگنه فرزند صحنعلی به شماره شناسنامه ۱۲۸۵۶ صادره از ایذه در مقطع کارشناسی ارشد رشته برق گرایش قدرت صادره از واحد دانشگاهی دزفول با شماره ۰۴۶۹۲۶۵ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول به نشانی دزفول، کوی آزادگان، بلوار دانشگاه و صندوق پستی ۳۱۳ ارسال نماید.

اینجانب میثم بهرامی به شماره ملی ۴۰۶۰۲۹۶۳۸۴ مالک خودروی سواری پژو ۲۰۶ مدل ۱۳۸۲ به شماره انتظامی ۷۲۷ ص ۲۲ ایران ۳۱ شماره موتور ۳۲۷۳۰۵۱ شماره شاسی ۸۱۶۳۱۶۷۲ به علت فقدان اسناد سازمان فروش ایران خودرو شامل برگ کمپانی، شناسنامه مالکیت و اسناد فروش و برگ پرداخت عوارض دارایی و شهرداری تقاضای رونوشت المثنی اسناد مذکور را نموده. لذا چنانچه کسی ادعایی در مورد خودروی مذکور دارد از این تاریخ ظرف مدت ۱۰ روز به دفتر منطقه‌ای ایران خودرو واقع در پیکانشهر، ساختمان سمند مراجعه نماید. بدیهی است پس از انقضای مهلت مذکور طبق ضوابط اقدام خواهد شد.

اینجانب علی صفر گودرزی مالک خودرو وانت پیکان مدل ۸۶ به شماره انتظامی ۸۱۲ب۶۱ ایران ۴۱ به شماره موتور ۱۱۲۸۵۰۶۱۰۴۲ و شماره تنه ۳۰۵۱۰۵۷۷ به علت فقدان اسناد فروش تقاضای رونوشت المثنی اسناد مذکور نموده است. لذا چنانچه هر کس ادعایی در مورد خودروی مذکور دارد ظرف مدت ۱۰ روز به دفتر حقوقی سازمان فروش ایران خودرو واقع در پیکانشهر ساختمان سمند مراجعه نماید بدیهی است پس از انقضای مهلت مزبور طبق ضوابط مقرر اقدام قانونی به عمل خواهد آمد.

آگهی فقدان مدرک تحصیلی (نوبت اول)
مدرک فارغ التحصیلی اینجانب کیوان محمدی زاد فرزند محمد به شماره شناسنامه ۱۱۹۷۸ صادره از سنندج در مقطع کاردانی رشته آموزش زبان انگلیسی صادره از واحد دانشگاهی آزاد اسلامی واحد سنندج باشماره ۸۲۱۱۰۳۷۲۷۶۰ مفقود گردیده است وفاقد اعتباری می باشد از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک رابه دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج به نشانی خیابان پاسداران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج ارسال نماید.

اصل دانشنامه اینجانب ستاره حکیم پور کلنادانی فرزند ستار به شماره شناسنامه ۵۱۷۰۰۹۳۲۵۱ صادره از سیاهکل در رشته حقوق مقطع کارشناسی صادره از واحد دانشگاهی دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان به شماره ۱۸۹۷۲۰۲۰۰۳۴۵ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار میباشد از یابنده تقاضا میشود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان تحویل نمایند.

اینجانب محمد محمدی مالک خودروی سواری پژو ۲۰۶، مدل ۱۳۸۴ به شماره انتظامی ۸۲۹ د ۷۵ ایران ۴۶ و شماره شاسی ۱۰۸۱۹۲۰۷ و شماره موتور ۱۰۱۳۰۸۴۰۱۳۴۱۴ بعلت فقدان اسناد فروش تقاضای رونوشت المثنی اسناد مذکور را نموده ام لذا چنانچه هرکس ادعایی در مورد خودروی مذکور دارد ظرف مدت ده روز به دفتر حقوقی شرکت ایران خودرو واقع در کیلومتر ۱۴ جاده مخصوص تهران- کرج، شهرک پیکانشهر، ساختمان سمند، طبقه ۱ مراجعه نماید. بدیهی است پس از انقضای مهلت مذبور طبق ضوابط مقرر اقدام خواهد شد.

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی به طور فوق‌العاده و مجمع عمومی فوق‌العاده شرکت ایران اسپر سهامی خاص به شماره ثبت ۹۸۳۷ شناسه ملی ۱۰۱۰۰۴۰۴۸۲۲
بدینوسیله از کلیه سهامداران دعوت به عمل می‌آید تا در جلسه مجمع عمومی عادی به طور فوق‌العاده که در ساعت ۱۵:۰۰ و مجمع عمومی فوق‌العاده در ساعت ۱۶:۰۰ مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۰۲ در محل شرکت تشکیل می‌شود حضور بهم رسانند.
دستور جلسه مجمع عمومی عادی به طور فوق‌العاده: ۱- گزارش هیئت مدیره ۲- تصویب ترازنامه حساب سود و زیان ۳- انتخاب مدیران ۴- انتخاب بازرسین ۵- تعیین سمت مدیران ۶- تعیین دارندگان حق امضاء ۷- سایر مواردی که در صلاحیت مجمع عمومی عادی به طور فوق‌العاده می‌باشد.
دستور جلسه مجمع عمومی فوق‌العاده: ۱- اصلاح مواد اساسنامه ۲- نقل و انتقال سهام ۳- سایر مواردی که در صلاحیت مجمع عمومی فوق‌العاده می‌باشد.
هیئت مدیره شرکت ایران اسپر

آگهی دعوت جلسه مجمع عمومی عادی
موسسه خیریه حضرت صدیقه طاهره(س) با شماره ثبت ۱۰۹۳۶
در اجرای مقررات مواد ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۳ اساسنامه بدینوسیله از کلیه اعضای محترم هیئت امنای موسسه خیریه حضرت صدیقه طاهره(س) دعوت می‌نماید در جلسه مجمع عمومی عادی موسسه که راس ساعت ۱۴:۳۰ روز سه‌شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۰۷ در محل دفتر مرکزی موسسه واقع در تهران- محله آذربایجان خیابان فلسطین، کوچه شهید رئوف فلاح‌زادگان پلاک ۱۲ سالن اجتماعات تشکیل می‌گردد، حضور بهم رسانید.
دستور جلسه:
۱- استماع گزارش هیئت مدیره و بازرس موسسه و تصویب ترازنامه سال ۱۴۰۱
۲- انتخاب بازرس اصلی و علی‌البدل برای سال ۱۴۰۲
۳- تصویب روزنامه کثیرالانتشار
۴- سایر موارد
سید محمدتقی پورجواهریان
مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره

شرایط و فرم اشتراک نشریات کیهان در تهران سال ۱۴۰۲

متقاضیان محترم می‌توانند با توجه به جدول زیر نسبت به انتخاب هر یک از نشریات مورد علاقه و واریز مبلغ اشتراک به شماره کارت **۶۱۰۴۳۳۸۹۸۷۹۴۸۷۷۱** بانک ملت به نام چاپ و انتشارات کیهان و ارسال اصل فیش بانکی همراه با فرم تکمیل شده ذیل به صندوق پستی **۱۱۳۶۵/۳۶۳۱** با پست سفارشی نسبت به برقراری اشتراک خود اقدام نمایند.

نوع نشریه	یکساله (ریال)	شش ماهه (ریال)	سه ماهه (ریال)
روزنامه کیهان	۳۶/۰۰۰/۰۰۰	۱۸/۰۰۰/۰۰۰	۹/۰۰۰/۰۰۰
روزنامه کیهان انگلیسی	۹۶/۰۰۰/۰۰۰	۴۸/۰۰۰/۰۰۰	۲۴/۰۰۰/۰۰۰
روزنامه کیهان عربی	۹۶/۰۰۰/۰۰۰	۴۸/۰۰۰/۰۰۰	۲۴/۰۰۰/۰۰۰
مجله کیهان ورزشی	۱۶/۶۴۰/۰۰۰	۸/۳۲۰/۰۰۰	۴/۱۶۰/۰۰۰
مجله زن روز	۱۶/۶۴۰/۰۰۰	۸/۳۲۰/۰۰۰	۴/۱۶۰/۰۰۰
مجله کیهان بچه‌ها	۸/۳۲۰/۰۰۰	۴/۱۶۰/۰۰۰	۲/۰۸۰/۰۰۰
مجله کیهان فرهنگی	۱/۲۸۰/۰۰۰	———	———

توجه

۱- اشتراک عزیزانی که فرم درخواست آنها تا دهم هر ماه به امور مشترکین برسد از اول ماه بعد برقرار می‌شود.
۲- یک نسخه از کپی فیش بانکی و قبض سفارشی را تا پایان مدت اشتراک حتما نزد خود نگهداری نمائید.
۳- در صورت تغییر قیمت نشریات و یا هزینه پستی، معادل مبلغ پرداخت‌شده، نشریه مورد تقاضا ارسال می‌گردد.
۴- در صورت تمایل به اشتراک چند نشریه، برای هر کدام فیش بانکی جداگانه تهیه فرمائید.
۵- قبض پرداختی را می‌توانید به شماره **۰۹۱۲۷۹۳۲۵۶۸** با ذکر مشخصات در کانال تلگرام قرار داده به امور مشترکین اطلاع دهید.

فرم تقاضا

نام: .... **نام خانوادگی:** .... **نوع نشریه:** .... **تعداد نسخه**................ **مدت**................ **ماه**
مبلغ پرداختی: .... **ریال شماره فیش بانکی:** .... **تلفن:** .... **تلفن همراه:** ....
آدرس:................
کد پستی: .... **پست الکترونیکی:** ....

شماره اشتراک: ....

تلفن: ۰۲۱-۳۵۲۰۲۲۷۸ نمابر: ۰۲۱-۳۳۹۱۰۹۲۲
امور مشترکین موسسه کیهان

با حضور در نیازمندی‌های روزنامه کیهان دامنه کار خود را گسترش دهید